

نگاهی به کتاب:

# مفهوم ایمان در کلام اسلامی

○ رضا غلامی

ایمان یکی از مهمترین ارکان دین است به طوری که دینداری بدون ایمان فاقد ارزش و ماندگاری است. بر این اساس بدون تردید شناخت ماهیت ایمان برای همه پیروان ادیان اهمیت و ضرورت دارد. این کتاب که در این موضوع مهم تألیف شده و از جامع‌ترین آثار در باب ایمان است، با مقدمه آقای مصطفی ملکیان آغاز و دارای یازده فصل عمده به شرحی که خواهد آمد، می‌باشد. مؤلف این کتاب پروفسور توشی هیکو ایزوتسو اسلام‌شناس بزرگ و معروف ژاپنی است که در ابتدای کتاب وی تفصیلاً معرفی گردیده است.

○ توشی هیکو ایزوتسو  
○ ترجمه: زهرا پورسینا  
○ سروش، ۲۰۰۰ نسخه

در مقدمه، آقای ملکیان ویژگی‌های ایمان اسلامی را از منظر قرآن مجید اینچنین برمی‌شمرد: ۱. کار قلب است ۲. فعلی است اختیاری چرا که متعلق امر قرار می‌گیرد ۳. افزایش‌پذیر است ۴. از میان رفتنی و قابل تبدیل به کفر است ۵. به موجودات عینی خارجی تعلق می‌گیرد ۶. به گذاره‌ها نیز تعلق می‌گیرد ۷. چیزی غیر از علم است ۸. با عدم «اطمینان قلب» قابل جمع است ۹. خود متعلق کفر واقع می‌شود ۱۰. با شک قابل جمع نیست ۱۱. به باطل تعلق می‌گیرد ۱۲. لزوماً عمل صالح به بار نمی‌آورد ۱۳. مقدم بر رهیافتگی است ۱۴. لزوماً فلاح‌آور نیست ۱۵. همیشه سودمند نیست. وی پس از آن مشکلات موجود در راه رسیدن به معنایی روشن را برمی‌شمرد و نقش این کتاب را در حل این مشکلات یادآور می‌شود.

## فصل اول: کافر

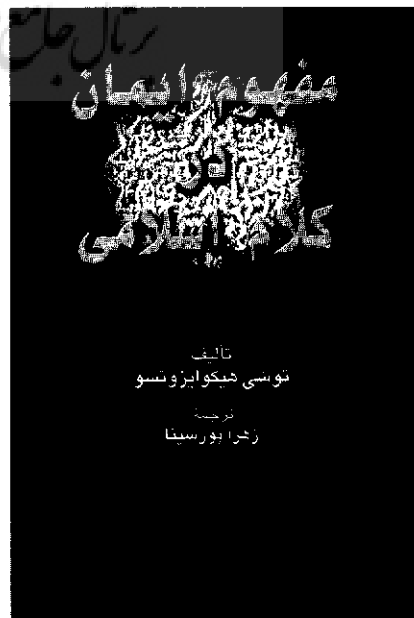
۱. خوارج و خاستگاه مسئله:

خوارج در تلاش برای شکست دادن مخالفان سیاسی خود، بنی‌امیه و شیعه، سؤال اصلی خود را به گونه‌ای نظری به این صورت مطرح می‌کردند: آیا کسی که مرتکب گناه کبیره شده است، هنوز باید مؤمن انگاشته شود، یا به سبب همین امر کافری تمام عیار است؟ و بدین‌سان مسئله مشهور کلامی مرتکب الکبیره یا مرتکب گناه کبیره به وجود آمد.

۲. برداشت خوارج از کفر

سابقاً مردم در درون حصار، (اظهار شهادتین) به اصطلاح، ایمن بودند. همین که اسلام را ظاهراً می‌پذیرفتند، با آنان همچون اعضای معتبر امت جدید رفتار می‌شد. هرکس که اظهار ایمان اسلامی می‌کرد به موجب آن هم خود و هم اموال خود را مصون می‌داشت. زیرا، همان‌گونه که برخی احادیث تأکید می‌کنند، «نباید قلب او را بشکافی تا انگیزه واقعی که او را به چنین اعترافی واداشته است ببینید.»

با ظهور خوارج، خطری غیرمترقبه به درون قلمرو امت فروخزید. مسلمانان احساس کردند که هم به معنای اخلاقی و هم به معنای طبیعی



آسیب پذیرند. هیچ کس، حتی مسلمانانی پارسا و پرهیزکار، دیگر مطمئن نبود که آیا می‌تواند عنوان مسلمان یا مؤمن را تا آخر عمر خویش حفظ کند یا نه.

### ۳. ساختار اساسی تفکر خوارج:

مفهوم ایمان از لحاظ معناشناختی چهارنکته مورد رجوع دارد: ۱. فاعل آن ۲. متعلق آن ۳. خود فعل و ۴. صور تجلی خارجی آن. به عبارت دیگر، به مسئله ایمان از این چهار زاویه متفاوت می‌توان روی کرد...

خوارج رویکرد نخست را برگرفتند. به عبارت دیگر، آنان مسئله ایمان و کفر را عمدتاً - البته نه منحصرأ - برحسب فاعل ایمان طرح کردند و مورد بحث قرار دادند.

### فصل دوم: مفهوم تکفیر

#### ۱. خطر اعمال آزادانه تکفیر:

به هر حال اکنون در تکفیر باز شده بود و هنگامی که در باز شد، محدودیتی برای اینکه تا چه اندازه باید جلو رفت و کجا باید ایستاد به سختی می‌توانست مقرر شود. در چنین اوضاع و احوالی انسان می‌تواند براساس جزئی‌ترین و خودسرانه‌ترین ادله به هریک از برادران مسلمان خود اشاره کند و او را کافر یا حتی مشرک - بت‌پرست بخواند. مثلاً، بر طبق قول ابن جزم، بکر، خواهرزادهٔ عبدالواحد که معاصر معتزلی مشهور، واصل بن عطاء بوده است نظر ذیل را داشت: «هرگناهی، اعم از صغیره و کبیره، حتی اگر فقط تصرف از سر خطا [و نه عمدی] در حیة‌ای خردل باشد، حتی اگر دروغ مصلحت‌آمیزی باشد که از سر مطایبه گفته شده است، باید شرک‌الله انگاشته شود و مرتکب آن کافر - مشرک است و جاودانه در جهنم خواهد ماند. اما اگر چنین انسانی در جنگ بدر شرکت کرده باشد، به بهشت می‌رود ولو اینکه هنوز کافر - مشرک است.

مردم به محکوم کردن معاصران اکتفا نکردند و به تکفیر حتی پیامبران گذشتهٔ دور آغازیدند.

#### ۲. نظریه تکفیر غزالی:

نیاز مبرم به متوقف ساختن سوءاستفاده از تکفیر از همه طرف احساس می‌شد. می‌بایست کاری صورت می‌گرفت، نه تنها عملاً بلکه نظراً نیز، زیرا تلاش برای منع اجباری و نامعقول سوءاستفاده از تکفیر به سادگی به تحریک بیشتر طرز تلقی‌های عاطفی کمک می‌کرد و اوضاع و احوال را بدتر می‌ساخت. به منظور اجتناب از این امر، می‌بایست نظریه خوبی در خصوص تکفیر بر مبنای محکم دلیل و اقناع منطقی تنسیق می‌شد. در اینجا، مؤلف به عنوان نمونه‌ای بارز از چنین تلاشی نظریه‌ای را که غزالی درباب این مسئله پیش کشیده طرح و بررسی نموده است. غزالی می‌گوید: «کسی که در تعریف کفر می‌گوید: کفر هر آن چیزی است که مخالف نظریه اشعری، یا نظریه معتزلی، یا نظریه حنبلی یا در واقع هر نظریه دیگری، (برحسب مورد)، باشد، پاک احمق است. چنین انسانی نابیناتر از انسانی نابینا، و پیر و متعصب مرجع است.

### فصل سوم: مرتکب کبیره (فاسق)

#### ۱. مفهوم کبیره

مفهوم گناه کبیره یا بزرگ، منشاء مستقیم نقلی در قرآن دارد؛ یعنی در سورهٔ ۴۲، [آیه] ۳۷، کلمهٔ کبائر (جمع کبیره) به معنای گناهان کبیره می‌آید. معنای لغوی کلمه کبیره، بزرگ یا عظیم است. و اگر گناهان بزرگ وجود داشته باشند، باید منطقاً فرض کرد که گناهان کوچک نیز وجود دارند، زیرا مفهوم گناه «بزرگ» اگر در مقابل مفهوم گناه «کوچک» قرار نگیرد بی‌معنا خواهد بود.

خوارج، از تمایز میان گناهان کبیره و صغیره غافل نبودند. مثلاً در میان ایشان، نجات تعلیم می‌دادند که گناهان کبیره کفرند و آنان که مرتکب می‌شوند تا ابد در جهنم کیفر خواهند دید. در حالی که آنان که تنها مرتکب گناهان صغیره‌اند کیفر خواهند دید، اما نه تا ابد.

### فصل چهارم: ایمان و اسلام

#### ۱. نسبت میان ایمان و اسلام

مؤلف معتقد است که: نظریهٔ پنج رکن اسلام درخصوص مسئله مورد بحث بغایت مهم است؛ زیرا ایمان را یکی از اجزاء [مشکله] اسلام می‌انگارد. از نظر مؤلف این تعبیر، تعبیر معیارین در باب نظریه پنج رکن است و به نظر می‌رسد که تنها تعبیر ممکن باشد... و در واقع این دیدی است که عموماً قائلان به قول جمهور به آن معتقدند. اگر این قول را به نحوی اندک متفاوت بیان کنیم، در حکم این است که بگوییم هر مسلمانی ضرورتاً مؤمن است زیرا خود مفهوم مسلمان مفهوم ایمان را در بر می‌گیرد، هیچ کس نمی‌تواند بدون «ایمان آوردن» مسلمان باشد. لکن هر مؤمنی مسلمان نیست (زیرا مؤمنی که تنها ایمان می‌آورد و وظایف عبادی‌اش را به نحو صحیح به جای نمی‌آورد شایسته عنوان مسلمان نیست). این موضوع، اگر این‌گونه بیان شود، دقیقاً به عنوان مخالف نظریه‌ای که این تیمیه به آن معتقد بود، [می‌باشد] وی معتقد است که چنین تعبیری مفهوم اسلام را نه تنها عام‌تر و جامع‌تر بلکه، در واقع، رتبتاً فراتر (افضل) از ایمان هم می‌سازد. او می‌گوید که این امر نامعقول است.

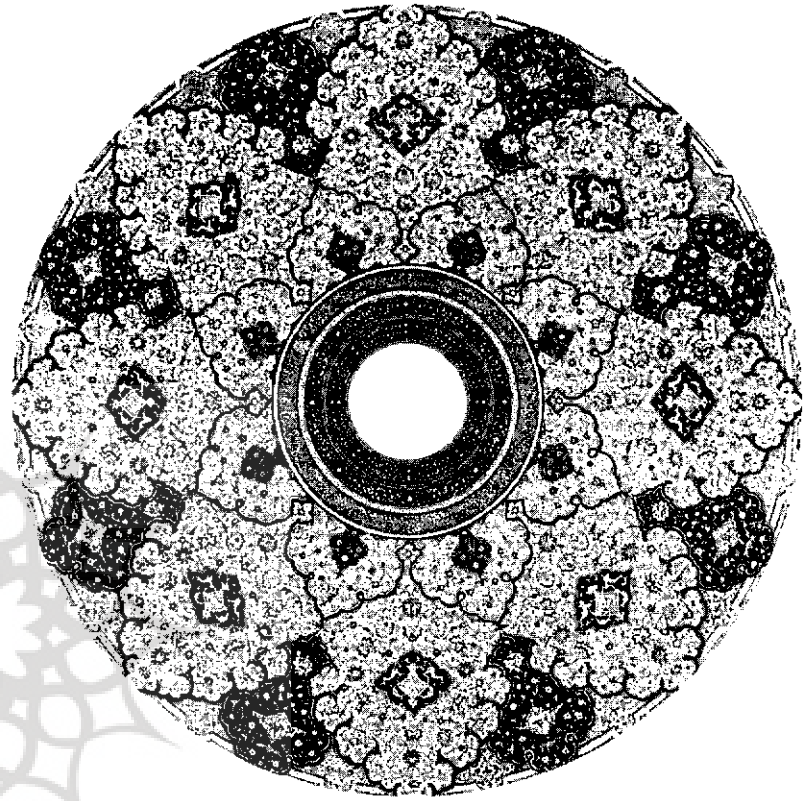
سوال دیگر این است که آیا ایمان با اسلام یکی است؟! آسان‌ترین پاسخ به این سؤال این است که بگوییم این دو به لحاظ مفهومی - یا به عنوان امری مربوط به زبان - چیزهایی متفاوتند لکن مصداقاً یک چیز می‌شوند به عبارت دیگر، دقیقاً یک چیز نیستند لکن آنچه‌آن از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند، یعنی چنان وحدت کاملی دارند، که هیچ یک از آنها بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. در ادامه مؤلف نظرات اندیشمندان را در این باره مورد بیان و بررسی قرار داده است.

### فصل پنجم - ساختار ذاتی مفهوم ایمان

#### ۱. مرجئه و مسئله ایمان

مرجئه، برخلاف خوارج، که تکفیر را بدون قائل شدن به تفاوتی اعمال می‌کردند، موضوع عدم تعهد، یعنی «تعلیق حکم» را در باب این سؤال که





نکته مورد رجوع سوم، یعنی خود فعل ایمان از لحاظ نظری که توسط مرجئه بسط و تفصیل بسیار فراوانی یافت. مسئله اصلی در تفکر کلامی ایشان این بود: «ایمان چگونه ساخته می‌شود؟» «ماهیت واقعی ایمان چیست؟» نکات مورد رجوع چهارم و پنجم، یعنی «قرار لفظی» و «عمل» به اصطلاح، نتیجه طبیعی بحث آنان در باب اساسی‌ترین مسئله: «ایمان چیست؟» بود.

صورت سنتی که متکلمان اسلامی ماهیت ایمان را بدان صورت مورد بحث قرار می‌دادند مبتنی بر بازشناسی سه عامل عمده در مفهوم ایمان است که عبارتند از:

۱. تصدیق (بالقلب)، قبول یا اعتراف قلبی
۲. اقرار (باللسان)، اعتراف لفظی یا اقرار زبانی
۳. عمل (الطاعة)، طاعات یا اعمال (صالح)

### فصل ششم: ایمان و معرفت

۱. رجحانی که در تعریف ایمان برای معرفت قائل شده‌اند برجسته‌ترین خصیصه‌ای که متفکران بزرگ مرجئه در آن شریک بوده‌اند، رجحانی است که در تعریفشان از ایمان برای معرفت قائل شده‌اند. این موضع را به آسانی می‌توان به افراطی خطرناک سوق داد چنانکه بسیاری از نقادان متأخر مرجئگری سوق دادند. در آن صورت افراطی، نظر مرجئه چیزی جز این نیست که «معرفت» به عنوان تنها عامل تعیین‌کننده ایمان بزرگ شود و اصلاً هیچ ارزشی به «قرار لفظی» و «عمل» ظاهری داده نشود.

مسأله دانستن کامل ایمان و معرفت و اظهار اینکه ایمان معرفت است و بس، بی‌شک یک طرز تلقی عقلی - فکری صرف است. و متفکران بزرگ مرجئه را عقلیون صرفی از این دست تصویر کردن خطاست. دیده‌ایم که اهمیت اقرار لفظی را چگونه می‌فهمند و آن را از تعریفشان از ایمان همسطح با معرفت قرار می‌دهند. تنها استثنائات برجسته از این لحاظ مبهم و این کرام‌اند. جهم اقرار لفظی را صریحاً از ایمان خارج می‌کند در حالی که این کرام هر چیزی به جز اقرار لفظی را قاطعانه خارج می‌کند. به علاوه، مرجئه چیزهایی مانند «حب خدا»، «خوف از خدا»، «ترک غرور و تکبر انسانی»، و «تسلیم» را غالباً به عنوان عناصر ذاتی ایمان در کنار معرفت و اقرار ذکر می‌کنند...

### ۲. عقل و وحی

طبیعتاً انتظار می‌رود که معتزله را کسانی ببینیم که در این گیرودار به عنوان نمایندگان حقیقی نظریه عقلی ایمان = «معرفت» یا پیش می‌گذارند، زیرا معتزله بی‌چون و چرا بنیادگراترین عقلیونی بودند که اسلام پرورده است... هنگامی که آرای برجسته معتزله را در خصوص این مسئله، آن‌گونه که اشعری عرضه می‌کند، بررسی می‌کنیم، بیدرنگ متوجه می‌شویم که دل‌بستگی آنان جای دیگری بود. همه این آرا در این امر مشترکند که پیوسته بر اهمیت «عمل» در ایمان تأکید می‌کنند تا آنجا که احساس می‌کنیم که به نظر آنان ایمان تقریباً به نحو کامل با «عمل» یکی است. و

آیا فردی خاص مؤمن - مسلمان است یا کافر اتخاذ کردند. از لحاظ تاریخی این امر معنای اصلی کلمه ارجاء (تعلیق، یا تعویق حکم) است که خود نام آنان، مرجئه، یعنی اشخاص دارای ارجاء، از آن مشتق می‌شد. بدین سان یقیناً مفهوم ارجاء بیشتر ماهیت سیاسی داشت تا کلامی صرف. اما همچنین دیده‌ایم که چگونه این مفهوم در طی زمان به صورت مفهومی کلامی درآمد. در این مرحله دوم دیگر ارجاء به معنای «تعلیق یا تعویق حکم» که مستلزم موضع بی‌طرفی سیاسی است نبود، بلکه به معنای قرار دادن «عمل» در پس «ایمان» بود، یعنی عمل را نسبت به ایمان، که به تنهایی اهمیت ذاتی دارد، دارای اهمیت ثانوی انگاشتند. در واقع چشمگیرترین سهم مرجئه در قبال سیر کلام اسلامی این است که آنان مسئله ساختار ذاتی ایمان را به صورتی صریح و قاطع طرح کردند.

### ۲. ساختار ذاتی ایمان

مؤلف بر آن است که می‌توان به مفهوم «باور» یا «ایمان» همواره به نحو مفیدی از سه دیدگاه نظر کرد. نخست: «فاعل» ایمان، یعنی کسی که ایمان می‌آورد یا مؤمن. رکن دوم ساختار مفهومی ایمان «متعلق» ایمان است. قرآن و حدیث تأکید بسیار بلیغی بر این جنبه از پدیده ایمان دارند.

با این همه این مطلب نیز روشن است که آنان در باب ایمان استنباط خاص خودشان را داشتند بدین نحو که اساساً [آن را] با معرفت یکی می‌دانستند. و در اینجا عقلیونی کامل از کار درآمدند. مسئله اساسی این بود: انسان با چه چیز خدا را می‌شناسد؟ که در همه انسان‌ها مشترک و مساوی است کافران و مؤمنان دقیقاً یک نوع عقل دارند. تا آنجا که به عقل مربوط می‌شود تفاوتی حتی میان پیامبر و انسان عادی نمی‌تواند وجود داشته باشد. و مقصودشان از شناخت عقلی شناختی است که با تعقل و استدلال به دست آمده باشد، شناخت مبتنی بر استدلال منطقی. این شناخت به گفته ونسینک «بصیرت عقلی در دین» [rational insight in religion] است. ماهیت عقلی ایمان در استنباط معتزله تحقیقاً با نتیجه عظیمی که از آن می‌گرفتند، یعنی ردّ ایمان مبتنی بر اعتماد به [قول] دیگران، روشن می‌شود.

#### ۳. ایمان مبتنی بر حجیت [قول] دیگران (ایمان بالتقلید)

هم معتزله و هم ماتریدیه بر اهمیت تفکر منطقی یا تعقل (استدلال) برای ایمان تأکید بلیغ می‌کردند. اگر، آنگونه که آنان ادعا می‌کنند، ایمان ذاتاً قابل تحویل به معرفت باشد، و اگر نوع درست معرفت، معرفت مبتنی بر دلیل منطقی باشد، در این صورت روشن می‌شود که ایمان حقیقی باید ایمانی مبتنی بر تعقل باشد. این فهم از ایمان از همان آغاز حامل نتیجه‌ای بسیار عظیم بود. زیرا این فهم مسلماً ارزش ایمانی را که صرفاً مبتنی بر حجیت [قول] دیگران باشد (الایمان بالتقلید) بیشتر از ایمان مبتنی بر تعقل و دلیل منطقی محل بحث قرار می‌داد. این مسئله رابطه عظیمی با امت داشت، زیرا بنا بر این نظریه، اکثریت عظیم مسلمانان، یعنی عوام الناس، که اصلاً [در زمینه] تعقل و فنّ مناظرات ترتیب نیافته بودند، به مراتب شایستگی وصف مؤمن را نداشتند. نظر فوق در صورت اخیر به عنوان القول بکفر العامه، یعنی نظری که عوام الناس را محکوم به کفر می‌کند، شناخته می‌شود. این نظر، علاوه بر اینکه در نظر عقل سلیم کاملاً نامعقول است، احتمالاً باید به این نتیجه باز حیرت‌انگیزتر منجر می‌شد که تنها متکلم (جدلی)، مؤمن راستین تواند بود، زیرا تنها کسی است که می‌تواند ایمانش را بر حجیت منطقی محکمی بنا کند.

برخلاف انتظار ما، ماتریدیه با همه تأکیدی که بر اهمیت تعقل می‌کردند، به این حد از افراط نرسیدند که معتقد به نظر کفر العامه شوند.

#### ۴. محل ایمان:

تأکید خاص بر نخستین عنصر از سه عنصر عمده ایمان، خواه آن را معرفت تصور کنند خواه «تصدیق»، مفهوم جالب دیگری را در میان ماتریدیه به وجود آورد. اصطلاح کلیدی این مفهوم محل یا موضع به معنای لغوی جایگاه، یعنی محل ایمان است. و خصوصاً قلب به عنوان محل اصلی ایمان قلمداد می‌شود.

#### فصل هفتم - ایمان به عنوان تصدیق

##### ۱. معرفت و تصدیق

در تاریخ کلام اسلامی جریان مهم دیگری را ملاحظه می‌کنیم که

غالباً آگاهانه و به نحو قاطع مخالف یکی دانستن نخستین عنصر ایمان با «معرفت» است. متکلمان [معتقد به] این گرایش دوم ترجیح می‌دهند که ایمان را به جای «معرفت» با تصدیق تعریف کنند. آنان پیوسته خاطر نشان می‌کنند که خود کلمه ایمان از لحاظ اشتقاقی به معنای تصدیق است. و این معنای اشتقاقی باید معنای اساسی کلامی این اصطلاح نیز باشد. لکن این بدان معنا نیست که «معرفت» اصلاً ربطی به ایمان ندارد. این دو با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند.

#### ۲. نظریه اشعری در باب ایمان

شهرستانی قاطعانه می‌گوید: اشعری معتقد است: ایمان اساساً تصدیق قلبی است، در حالی که «قول» لسانی و «عمل» به وظایف اساسی (ارکان) صرفاً شاخه‌های آنند. بنابراین مؤمن راستین کسی است که یگانگی خدا را قلباً تصدیق می‌کند. یعنی کسی که به حقایق آن اعتراف می‌کند و رسولان را بدین عنوان که در مورد آنچه از جانب خدا آورده‌اند صادقند می‌پذیرد (تصدیق). ایمان چنین انسانی ایمان راستین است. اگر گزارش شهرستانی از موضع اشعری درست باشد، اسناد نظر کفر العامه به اشعری کاملاً خطاست.

[چرا که] به نظر اشعری، شهادت مستند به تصدیق معیاری عملی است که به واسطه آن می‌توان حکم کرد که آیا انسانی مؤمن است یا نه. البته، این امر مستلزم این است که کسی را که به وجهی معنادار شهادت را بر زبان می‌آورد نباید به سهولت کافر خواند.

#### فصل هشتم - ایمان و اقرار لفظی

##### ۱. کدام یک مهم تر است. تصدیق یا اقرار؟

از دید اشعری، تا حد فراوانی مهمترین جزء ایمان قطعاً تصدیق، یعنی اعتقاد باطنی است. تصدیق رکن ایمان است. دو عنصر دیگر، اقرار و عمل، نیز مهمند، اما نه به درجه‌ای که در کنار تصدیق چیزی را بسازند که بتوان آن را ارکان ایمان خواند. تنها یک رکن در ایمان است و اقرار و عمل، گذشته از هر چیز، در درجه دوم از اهمیتند. البته مؤلف معتقد است که مطلقاً مطمئن نیستیم که واقعاً رأی شخصی خود اشعری چنین باشد. زیرا در آثاری که از او به دست ما رسیده است، به نظر نمی‌رسد که اشعری علاقه بسیار وافرایی به بحث درباره مسئله ساختار ذاتی مفهومی ایمان داشته باشد.

از نظر مؤلف روشن است که دادن مقام نخست به اقرار، همچون [نظر] حنفیه صرفاً تأکیدی روانشناختی است. به عبارت دیگر، از میان دو عنصر ایمان، اقرار از لحاظ روانشناختی کمی بیشتر از تصدیق مورد تأکید قرار می‌گیرد. والا هر دو به یک اندازه ذاتی‌اند.

#### ۲. نظریه کرامیه در باب ایمان

ابن حزم درباره نظریه کرامیه می‌گوید: «کرامیه اظهار می‌کنند: ایمان قول لسانی است و بس. (مادام که انسان لفظاً اظهار ایمان می‌کند) در نظر خدا مؤمن است حتی اگر اعتقاد باطنی‌اش کفر باشد. «دوست» خداست،





و (در آخرت) در زمره اهل بهشت خواهد بود.

شهرستانی در این باره می‌نویسد: «کرامیه اظهار می‌کنند: ایمان اقرار لسانی است و بس، نه شامل تصدیق قلبی می‌شود و نه شامل اعمال ظاهری. لیکن آنها میان مسئله مؤمن خواندن انسان تا آنجا که به امور ظاهری دنیا و فرایض حیات دینی مربوط است، از یک سو، و (همین مسئله) تا آنجا که به شرایط حیات اخروی و ثواب نهایی مربوط است، [از سوی دیگر،] تمیز می‌نهند. بدین سان منافق، از دید آنان، تا زمانی که در دنیا زندگی می‌کند مؤمن به معنای حقیقی کلمه است، لکن در آخرت محکوم به کیفر ابدی (در آتش [جهنم]) است...»

## فصل نهم - ایمان و عمل

### ۱. ازدیاد و نقصان ایمان:

نویسنده پس از بررسی دیدگاه مرجئه درباره ایمان و عمل و نقد این تیمیه بر آنان به مسئله ازدیاد و نقصان ایمان می‌پردازد. وی معتقد است که اساس نظر ازدیاد و نقصان این اندیشه است که خود تصدیق غیرقابل تغییر است و همواره یکسان باقی می‌ماند، در حالی که «عمل»، که جزء دیگری از ایمان است، پیوسته دگرگون می‌شود، یعنی افزایش و کاهش می‌پذیرد.

## فصل دهم - اگر خدا بخواهد، مؤمنم

مسئله‌ای که در فصل حاضر مورد بحث قرار گرفته است از لحاظ فنی به عنوان مسئله استثناء در ایمان شناخته می‌شود. کلمه استثناء از لحاظ لغوی به معنای «خارج ساختن چیزی» است. اما، به عنوان اصطلاحی فنی در کلام اسلامی به معنایی بسیار مضیق به کار می‌رود. یعنی، این اصطلاح به این معناست که عبارت قطعی ایمان: من مؤمنم (آنا مؤمن) را با افزودن عبارت کوتاه: اگر خدا بخواهد (ان شاء الله) به صورتی مشروط درآوریم... این مسئله، که ممکن است به نظر برخی ناچیز آید، موضوعی بغایت جدی را پدید می‌آورد، زیرا اجمالاً به کنه جنبه نفسانی ایمان خود شخص می‌پردازد. همچنین به تصمیم وجودی شخصی درباره ایمان فرد مربوط می‌شود و از لحاظ تاریخی به سبب عدم توافق حاد اشاعره و ماتریدیّه در باب این مسئله موضوعی حیاتی را در اسلام پدید آورد. در واقع، آن را در زمره نکات عمده اختلاف کلامی در میان دو مکتب رقیب قائل به قول جمهور می‌شمرند. اشاعره ضرورت عبارت شرطی را اثبات می‌کردند در حالی که ماتریدیّه منکر آن بودند.

## فصل یازدهم - خلق ایمان

### ۱. خاستگاه مسئله:

از میان همه اصول عمده‌ای که قویاً مورد تأیید معتزله بود، دو اصل از لحاظ تأثیری که بر مفهوم ایمان داشتند شایسته توجه خاص‌اند اصل نخست، اصل اختصاصی معتزله در باب عدالت الهی است. نظر عدل الهی، در اصل، به این قصد پیش کشیده شد که بار مسئولیت اعمال بد انسان از خدا به انسان منتقل شود ولی به زودی به این دید بدعت‌آمیز منجر شد که

هرکاری که انسان انجام می‌دهد، با قدرت خودش و با مسئولیت خودش انجام می‌دهد! سخن کوتاه، انسان خالق کارهای خود است. این دید در تقابل حاد با دیدی است که جهّم اظهار می‌کرد. وی قائل بود که هیچ فعل یا کاری متعلق به هیچ کس جز خدا نیست و افعال تنها مجازاً به انسان نسبت داده می‌شود. در واقع انسان کاری انجام نمی‌دهد بلکه صرفاً محلی است که خدا در آن سبب وقوع واقعه می‌شود. در چنین اوضاع و احوالی آسان است که بفهمیم چگونه این مسئله پدیدار می‌شود که آیا خدا ایمان و کفر را در انسان خلق می‌کند یا اینکه آنها کاملاً مربوط به مسئولیت انسانند. اصل دوم مسئله مشهور «خلق قرآن» است، مسئله‌ای که رسوایی عظیمی در اوایل دوره بنی‌عباس در امت اسلامی به وجود آورد. این مسئله از لحاظ نظری در اصل جزئی از نظریه صفات الهی بود. معتزله منکر وجود صفات قدیم در خدا بودند، زیرا در دید آنان، پذیرفتن این امر منجر به پذیرش وجود چند موجود قدیم در کنار خدا می‌شود. از آنجا که کلام یکی از صفات عمده الهی است و از آنجا که قرآن، با صرف نظر از هر چیز دیگر، کلام خداست، معتزله به صحت انکار وجود قدیم قرآن حکم کردند...

### ۲. موضع اشعری:

مؤلف براساس رساله مختصری از اشعری در باب این مسئله معتقد است که او در آنجا این موضع قطعی را اتخاذ می‌کند که ایمان غیرمخلوق است.

### ۳. موضع ماتریدیّه:

موضعی که ماتریدیّه اتخاذ کرده‌اند، برخلاف نظر اشعری، از این حیث که با ماهیت ایمان به عنوان پدیده‌ای بشری سر و کار دارد سازگار است. [از آنجا که ایمان عبارت از «قرار لفظی» و «تصدیق» است، مخلوق است.

### ۴. خلق کفر:

این مسئله، به بیان صحیح چیزی جز وجه عکس مسئله خلق ایمان نیست. لکن، وجه عکس [= مسئله خلق کفر] مسئله‌ای جدی‌تر از کار می‌آید. زیرا متضمن اراده و خواست الهی در خلق بدترین نوع گناه است. آیا اصلاً قابل تصور است که خدای بی‌نهایت عادل، خلق چنین چیز بدی مانند کفر را اراده کند؟ متکلمان مسلمان در اینجا با مسئله‌ای بسیار عظیم و نزاع‌انگیز روبرویند. اشعری می‌گوید که همه معتزله بر این نکته متفق‌القولند که خدا نه کفر و نه معاصی را می‌آفریند.

این حزم نظر معتزله را بدین نحو بیان می‌کند: «هنگامی که کسی کافر می‌شود، یا هنگامی که کسی مرتکب گناهی کبیره می‌شود و فاسق می‌گردد، یا هنگامی که کسی به خدا ناسزا می‌گوید یا پیامبری را می‌کشد، این هم ربطی به خواست یا خواهش الهی ندارد. خدا هرگز چنین چیزی را نمی‌خواهد. [و لا یرضی بعباده الکفر] به نحو کلی هرکسی که خواست خدا از انسان را به انجام رساند به سبب کار خویش مستحق پاداش است.»

